



معمولی بودن

«معمولی بودن» خود یک معجزه است. تشنه کرامات و معجزات نبودن بعضی ها هم معجزه است. اجازه دهید هستی، مسیر زندگی تان را تعیین کند. یک بار برای استاد ذن «بانکی» در حین کار کردن در باغش اتفاقی افتاد. محقق آمد و از بانکی سؤال کرد: «باغبان، استاد کجاست؟» بانکی خندید و گفت: «درون آن کلبه استاد را خواهی یافت.» مرد به سمت کلبه رفت. وقتی وارد کلبه شد، دید بانکی روی صندلی راحتی نشسته. مردی کاملاً مشابه باغبانی که بیرون کار می کرد. محقق گفت: «آیا شوخی می کنی؟ فوری از روی صندلی استادت بلند شو! این کار تو توهین به مقام استاد است. آیا تو هیچ احترامی برای استادت قائل نمی باشی؟» بانکی بلند شد و روی زمین نشست. گفت: «اینک شما استاد را در صندلی نخواهید یافت، زیرا استاد من هستم.» درک این مسأله برای محقق بسیار سخت بود. او نمی توانست ببیند استادی بزرگ بتواند تا این حد معمولی باشد. پس بلافاصله آن جا را ترک کرد و استاد را از دست داد. در واقع او همه چیز را از دست داد.

روزی بانکی برای شاگردانش صحبت می کرد. کاهنی که از جای دیگری آمده بود سخنانش را قطع کرد. (جایی که کاهن از آنجا آمده بود به کرامات اعتقاد داشتند.) کاهن لاف می زد که کسی از همکیشان او قادر به انجام کارهایی خاص است. یکی از کارهای او این است که در یک سمت رودخانه و شخصی دیگر، در سمت دیگر رودخانه می ایستند. شخص آن طرف

۲۸ ■ تمثیلهای عرفانی

رودخانه کاغذی در دست می گیرد و شخصی که دارای کراماتی است، قلم به دست گرفته و از این سوی رودخانه اسم مقدس خدا را روی کاغذ شخص دیگر می نویسد. سپس سؤال کرد: «شما قادر به انجام چه کارهایی هستید؟ شما صاحب چه کراماتی می باشید؟»

بانکی پاسخ داد: «فقط یک کرامت را می شناسم. وقتی گرسنه ام، می خورم و وقتی هم تشنه ام، می نوشم.» پس تنها معجزه غیر ممکن این است که فقط عادی باشید. آرزوی ذهن فوق العاده بودن است. نفس تشنه این است که شاخص باشد. زمانی که بپذیرید شما هیچ کس خاصی نیستید، وقتی بتوانید عادی تر از مردم عادی باشید، هرگاه هیچ کاری برای مطرح ساختن خودتان نکنید و اگر بتوانید باشید «بدون اینکه باشید»، معجزه خواهد بود. کسانی که از کراماتشان حرف می زنند یا آنها را بروز می دهند، در راه معنویات نیستند، بلکه فقط جادوگری می کنند و جادوگری را گسترش می دهند. حال برای شما این سؤال پیش می آید: «این دیگر چه نوع معجزه ای است؟ وقتی گرسنه ام، می خورم و وقتی تشنه ام، می نوشم.» ولی بانکی حقیقت را می گوید. افکار شما در حین انجام هر کاری، همیشه دخالت می کند و خواسته خودش را بر شما تحمیل می نماید. او مداخله گر، مزاحم و مانع شماست. بانکی می گوید: «من با طبیعت جاری هستم. هر چیزی که کل احساسم بگوید، همان کار را می کنم. ذهن من دیگر زیر نفوذ حقه و کلک نیست.» من هم فقط یک معجزه را می دانم، بگذارم تا هستی مسیر زندگی ام را تعیین کند. به او این اجازه را می دهم. معمولی بودن زمانی پیش می آید که شما در لحظاتی ظریف و دقیق با هستی یکی شده باشید. وقتی به هیمالیا می روید و به برف بکر و دست نخورده نگاه می کنید، احساس سرما می کنید و نیاز به هیچ گونه تظاهری ندارید، زیرا آنجا انسانی وجود ندارد تا مجبور به تظاهر و دروغ گویی باشید. هر گاه در هر وضعیتی احساس کردید که با کل هستی یکی

معمولی بودن ■ ۲۹

شده اید، وقفه ای در شما رخ خواهد داد. موهبتی شما را محاصره می کند و در شما طلوع می نماید. آن گاه سرشار از بی کرانگی خواهید شد. در اینجا نیاز به دور بودن از مردم یا گوشه انزوا گزیدن نیست، شما همین لحظات به دور از تظاهر و دروغ گویی را می توانید در زندگی طبیعی تان ایجاد نمایید. چنین لحظات فوق العاده ای می توانند لحظاتی معمولی گردند، اینها تمامی هدایای علم ذن می باشند. شما می توانید زندگی فوق العاده ای در زندگی معمولی تان داشته باشید. مثلاً: می توانید درخت های تناور ببرید، به راحتی آب حمل کنید و خلاصه می توانید با خودتان سبک و راحت باشید. زیرا پاسخ تمامی سوالاتان در کارها و اعمالتان است. پس می توانید از کارهایتان نهایت لذت را ببرید و در انجامشان شور و شوق داشته باشید.

کشف و اختراع مجهولات را فراموش کنید که بسیار وسیع و بی انتهاست، در عوض به دوستان یا همکارانتان و ظرفیت بی انتهای عشق تان خیره شوید. تنها چیزی که بایستی توسط شما ستایش شود مختص زمان اکنون است؛ ساده و راحت گرفتن همه چیز در زمان حال. اگر اینطور باشید، پس لحظه ای از زمان را درک کرده اید.

برگرفته از کتاب : تمثیل های عرفانی

مترجم : فلورا دوست محمدیان

www.osho.persianblog.com

www.iranosho.0catch.com